



درس تفسیر سوره مبارکه نور - جلسه ۲۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ تُونُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي يُبُوتِ أذنَ اللَّهِ أَن تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)﴾

فلسفه و فایده تمثیل های قرآنی

بعد از اینکه بخشی از احکام اسلامی را فرمود و قبل از اینکه بقیه احکام را بفرماید مثلی ذکر می کند مثل را مستحضرید برای چند منظور ذکر می کنند یکی اینکه افراد متوسط، دستشان به این دامنه مطلب برسد تمثیل برای آن است که آن مطالب بلند را پایین بیاورند به حس نزدیک تر کنند تا در دسترس اوساط از مستمعان برسد. فایده دیگر آن است که همین مثلی که از بالا به پایین آمده به عنوان يك حبل متین در دسترس دیگران است به صورت نردبان برای اوحدی از مخاطبان است که آن اوحدی همین مثل را بگیرند و بالا بروند اگر گفته شد «اقرأ وارق»^۱ ناظر به این بخش است. پس مثل حداقل دو فایده را به همراه دارد یکی برای آن است که دامنه مطلب پایین بیاید تا هم افق

دستِ اوساط مخاطبان قرار بگیرد آنها بفهمند. فایده دیگر آن است که همین مثل پایین آمده، دستاویزی باشد برای اوحی که همین را بگیرند و بالا بروند. آنجا که در قرآن کریم فرمود ما این مثلها را می‌زنیم ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱، ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ این طایفه از آیات برای اوساط از مؤمنان است و اما آنچه در سوره مبارکه «عنکبوت» بیان کرد؛ آیه ۴۳ سوره «عنکبوت» فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ این ناظر به آن فایده دوم است.

تفاوت عالم قرآنی با جوامع علمی و بیان فضل عالم و عاقل

اولاً باید کسی عالم باشد عالم به اصطلاح قرآنی نه عالم حوزوی و دانشگاهی عالم به اصطلاح قرآنی همان است که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳ که علم و عمل با هم آمیخته باشد و گرنه صرف آگاهی از مطالب را قرآن عالم شدن نمی‌داند، پس کسانی را قرآن عالم می‌داند که اهل خشیت باشند که ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ اگر کسی عالم شد اهل خشیت شد جزء اوساط از مخاطبان است در فرهنگ قرآن بر خلاف اوساط عمومی که بنای عقلا و فهم عرف آن را همراهی می‌کند آن اوساط که بحثش در اول اشاره شد دیگرند و این اوساط قرآنی دیگرند. علما جزء متوسطان از مخاطبان قرآن‌اند خب اینها که عالم‌اند به اصطلاح قرآن که اهل خشیت‌اند اینها این طناب را می‌گیرند بالا می‌روند لذا فرمود: ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ عالم‌اند که عاقل می‌شوند علما هستند که عقلا می‌شوند عقل همان است که «ما عبُد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^۴ عقل آن است که انسان، مالك بهشت بشود نه بهشتی آن که بهشتی است عالم است آن که مالك بهشت است عاقل است می‌بینید در قرآن کریم دارد ﴿لَهُمْ جَنَّاتُ﴾ [درباره]

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۲۷.

۲. سوره حشر، آیه ۲۱.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

يك عدّه دارد كه ﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾^۱ اهل جَنّت اند وارد بهشت می شوند يك عدّه مالك بهشت اند. اينكه درباره آنها دارد ﴿لَهُمْ جَنَّاتُ﴾ غير از كسانی است كه اينها ﴿فِي جَنَّاتٍ﴾ كذا و كذا ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾^۲ اين غير از آن است كه فرمود: ﴿لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي﴾^۳ اين ﴿لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي﴾ ملاحظه فرموديد كه درباره گروه خاصي آمده كه «إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ»^۴ يا کمتر^۵ و بیشتر^۶ بهشت مشتاق سلمان است بهشت مشتاق اباذر است براي اينكه هر مملوكي مالك خودش را می خواهد بهشت را اينها ساختند. بنابر اين عالم به اصطلاح قرآني متوسط است عاقل به اصطلاح قرآني جزء اوحدي است فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۷ و بالأخره به سعادت برسند اما ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۸.

فهاهنا مراحل ثلاث: يكي مراحل ابتدائي است كه هنوز عالم قرآني نشدند ولو عالم حوزوي و دانشگاهي اند اينها به وسيله اين امثال متذکر می شوند متفکرانه اهل خشيت می شوند، می شوند جزء علما گروه دوم علما هستند كه به تصديق قرآن كريم اهل خشيت اند^۹ اين گروه دوم به مرحله سوم می رسند كه می شوند عاقل ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾.

۱. سورة نساء، آيه ۱۲۴.

۲. سورة قمر، آيه ۵۴.

۳. سورة آل عمران، آيه ۱۹۸.

۴. كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۲ و ۳۴۴ و ۳۴۵.

۵. روضة الواعظين، ج ۲، ص ۲۸۶.

۶. الخصال، ج ۱، ص ۳۰۳.

۷. سورة حشر، آيه ۲۱.

۸. سورة عنكبوت، آيه ۴۳.

۹. سورة فاطر، آيه ۲۸.

علت تمثیل نور خدا به غیر شمس

مطلب دیگر این است که اگر ذات اقدس الهی می‌خواست مثل بزند انسان خیال می‌کرد به شمس مثل بزند روشن‌تر است که مثل نور خدا مثل آفتاب است اما حالا به چراغ‌دان و به کوه در جدار و به مصباح و زجاجة مثل می‌زند برای چه؟ برای اینکه ثابت کند از دل تاریکی، ذات اقدس الهی نور در می‌آید (این يك) و قلب مؤمن به منزله مشکات است که در او مصباح می‌رود با زجاجة می‌رود با روغن زیت می‌رود ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ می‌شود (این دو) وگرنه اگر صرف فضای روشن بود یا روشن کردن فضا بود به شمس و قمر مثال می‌زد.

تفاوت تجلی خداوند با اسم ظاهر و اسم باطن

مطلب بعدی آن است که اگر شاخصی در برابر آینه قرار بگیرد ظهور این صورت در آینه به وسیله خود این شخص است تا این شخص ظاهر است این صورت در آینه هست دیده می‌شود و اگر باطن شد و غایب شد دیگر صورتی در آینه نیست. امام رضا (سلام الله علیه) در آن بیان نورانی که در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق آمده فرمود نه خدا در خلق است نه خلق در خدا مثل اینکه نه شاخص در آینه است نه آینه در شاخص^۱ ولی اگر شخصی وجود داشته باشد صورت او در آینه منعکس می‌شود یعنی صورت او را ما در آینه می‌بینیم. خلق، به منزله صور مرآتیه خدا هستند اگر ذات اقدس الهی به اسم «هو الظاهر»^۲ تجلی کرد می‌شود ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ اگر به اسم «هو الباطن»^۳ تجلی کرد ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^۴ بساط این آسمانها جمع می‌شود بساط زمین جمع می‌شود این طومار را چطور جمع می‌کنند فرمود: ﴿كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ سجل این طومار است دیگر، این طومار حالا یا پارچه است یا کاغذ این باز است که در آن نوشته است و امضاست اما وقتی کسی این را لوله

۱. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۳۴ و ۴۳۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

بکند این وقتی لوله شده می شود طی؛ این را اول می گویند طومار اول طومار است برای اینکه نوشته است وقتی لوله شده جمع شده می شود مطوی که ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^۱، ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ سِجِل یعنی طومار الآن همه نوشته ها در این صفحه هست در طومار هست ولی بسته است یوم التَّشْوُر که شد دوباره اینها را باز می کند. خب بنابراین ذات اقدس الهی اگر به اسم «هو الظاهر» تجلی کرد طبق بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود: «الحمد لله المتجلی لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»^۲ می شود ﴿ثَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ اگر به اسم شریف «هو الباطن» تجلی کرد ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ می شود پس ظهور آسمانها و زمین به وسیله ذات اقدس الهی است این اصل مطلب اما ﴿ثَوْرٌ عَلَى ثَوْرٍ﴾ مربوط به آن معارف است مربوط به آن عقاید است مربوط به آن علوم است مربوط به هدایتهاست و مانند آن.

بیان سراج منیر بودن قرآن و عترت همانند آفتاب

مطلب دیگر این است که همان طوری که در عالم حس و ظاهر، خداوند آفتاب را سراج و هاج قرار داد^۳ که این آفتاب از چیز دیگری نور نمی گیرد [بلکه] اجرام دیگر از او نور می گیرند و گرنه خود او سراج و هاج است ﴿وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا﴾^۴ یا سراج و هاج است و مانند آن. در مَثَل در نور معنوی هم قرآن را نور قرار داد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت را نور قرار داد اینکه می بینید نگار به مکتب نرفته اند مثل آن است که آفتاب جایی نرفته تا نور بگیرد این قمر است که به مکتب می رود ولی شمس به مکتب نمی رود قرآن به مکتب نمی رود اهل بیت به مکتب نمی روند. بنابراین اگر کسی خواست خدمت قرآن برود حرف خودش را از زبان قرآن بزند این مثل اینکه

۱. سوره زمر، آیه ۶۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳. سوره نبا، آیه ۱۳.

۴. سوره نوح، آیه ۱۶.

شمعی در دستش است می‌خواهد با این شمع، آفتاب را پیدا کند این درست نیست آفتاب محتاج به شمع شمع نیست قرآن احتیاجی به سرمایه‌گذاری مفسّر ندارد مفسّر فقط باید ببیند همین! حرف خودش را از زبان قرآن منتقل نکند این مثل اینکه با شمع بخواند نور آفتاب را زیاد کند یا با شمع در برابر اهل بیت، نور اینها را زیاد کند اینها از کسی چیز یاد نمی‌گیرند مگر از ذات اقدس الهی.

علم لدنی ائمه به علوم قرآنی از طریق وحی

یکی از روایاتی که سیدنا الاستاد در *المیزان* می‌فرماید این جزء غرر روایات ماست آن است که از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) سؤال کردند به شما وحی ای می‌رسد؟ می‌فرماید نه، وحی ای به ما نمی‌رسد مگر آنچه ما از قرآن می‌گیریم.^۱ خب این قرآن را ذات اقدس الهی به همه آموخت ولی آن علوم قرآنی را باطن قرآنی را حقایق قرآنی را از راه وحی و الهام به اینها افزوده می‌کند يك چیز جدیدی نیست فقط همین است خب این حرف بسیار بلندی است یعنی ما از جای دیگر نمی‌گیریم هر چه داریم از همین قرآن داریم خب چون این قرآن را قبلاً ملاحظه فرمودید ما با عربی مبین او سروکار داریم حداکثر این است که يك لایه‌هایی را هم مثلاً آدم به زحمت بفهمد اما از عربی مبین تا علیّ حکیم همه‌اش قرآن است دیگر ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيّ حَكِيمٌ^۲ این از علیّ حکیم تا عربی مبین، از عربی مبین تا علیّ حکیم، قرآن است ما حداکثر با عربی مبینش سر و کار داریم خب علیّ حکیمش آنجا نه عبری است نه عربی، اینکه می‌گویند علم لدنی همین است دیگر علم لدنی نظیر فقه و تفسیر و فلسفه و کلام و اصول و اینها علمی نیست که موضوع داشته باشد محمول داشته باشد رابطه داشته باشد در آن بحث بکنند لدن یعنی نزد، اگر همین معارفی که در جوامع بشری از انبیا رسیده است انسان همینها را

۱. المیزان، ج ۳، ص ۷۱.

۲. سوره زخرف، آیات ۳ و ۴.

دست اول از لدن از نزد خدا بگیرد می شود علم لدنی آن گاه حقیقت هست بدون مجاز، صافی هست بدون دُردی، اول و آخرش با هم است و مانند آن این می شود علم لدنی لدن یعنی نزد. ما در فارسی لدن را هم به نزد ترجمه می کنیم عند را هم به نزد ترجمه می کنیم در حالی که عند اعم از لدن است اگر کتابی نزد انسان باشد می گویند کتاب عندی حالا خواه فعلاً در دست او باشد یا در قفسه های کتابخانه اش باشد بالأخره می گوید عندی نزد من است اما اگر فعلاً در دستش باشد نقد باشد می گویند لدن لدی الهی شدن علم لدنی گرفتن غیر از عنداللهی شدن و علم عند الله گرفتن است فرمود آنجا که لدی الله است این قرآن، علیّ حکیم است خب کسی که از علیّ حکیم بخواهد بهره ببرد با وحی همراه است دیگر این وحی مستقیم خداست بنابراین این درجات هست که انسان از این مثل به آن ممثل راه پیدا کند و خدای سبحان می خواهد این قلب به منزله مشکات باشد در آن مصباح افروخته بشود در آن زجاجه باشد نور باشد که بعد بفرماید ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ مثل اینکه از مشکات تاریک از مصباح تاریک از زجاجه تاریک نوری متألّی می شود و اگر مثال می زد به مسئله شمس این نکات، ملحوظ نمی شد و رعایت نمی شد.

تعریف حقیقت و مجاز و تطبیق آن در نورانیت خدا و کل ما سوا

مطلب بعدی حقیقت و مجاز است در جریان حقیقت و مجاز ما با الفاظ و مفاهیم و معانی آشنا هستیم که لفظ در معنای حقیقی استعمال می شود یعنی چه در معنای مجازی استعمال می شود یعنی چه اینها را می فهمیم اما با حقیقت و مجاز خارجی و مصداق کمتر مأنوسیم؛ ما وقتی می گوئیم لفظ حقیقت و مجاز یعنی این لفظ اسد مثلاً وضع شده است برای حیوان مفترس وقتی از محلّ خودش تجاوز بکند از آن معنای حقیقی تجاوز بکند به غیر معنا برسد این معنای دوم را می گویند معنای مجاز که اگر کسی خواست به حقیقت برسد از این مجوّز و معبر باید عبور کند به آن حقیقت

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

برسد وگرنه اگر کسی بگوید «رأیت اسداً یرمی» این با ممرّ مربوط است نه با دارالقرار نه با مقررّ، اینها را ما می فهمیم که لفظ در حقیقت استعمال شد یعنی چه در مجاز استعمال شد یعنی چه اما نور وقتی گفته می شود نور این اصلش برای ذات اقدس الهی است از آنجا به شمس و قمر رسیده است در مسائل حسّی، از آنجا به قرآن رسیده است که فرمود: ﴿جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۱ از آنجا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ * وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا^۲ این سراج منیر بودن پیغمبر و آن سراج و هّاج بودن شمس یکی در طبیعت یکی در ماورای طبیعت یکی فیزیکی یکی متافیزیکی اینجا مجوز است معبر است که از این مجوز از این معبر از این ممرّ عبور بکنیم به ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۳ می رسیم که او می شود حقیقت، اینها می شوند مجاز کلّ ماسوا می شود مجاز او می شود حقیقت برای اینکه از این راه به آنجا رسیدیم اینها عاریه است و ذات اقدس الهی آن مراحل ضعیف را نصیب مؤمنین عادی هم می کند که فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۴ اگر در بعضی از روایات آمده است «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»^۵ همین است یعنی شما اگر همین ایمان مؤمن را علم مؤمن را فراست مؤمن را بگیری و بالا بروی به حق می رسی اینجا مجوز است معبر است این طور نیست که واقعاً مؤمن از خودش نور داشته باشد درست است اهل فراست است درست است خوش فکر است خوش بین است عاقبت اندیش است دور بین است دور اندیش است اما همه اینها عاریتی است تا انسان به حق برسد «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» پس مثلها تنها برای این نیست که ما بفهمیم بلکه برای این است که این مثل را بگیریم به مثل برسیم.

۱. سوره مائده، آیه ۱۵.

۲. سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳. سوره حج، آیات ۶ و ۶۲؛ سوره لقمان، آیه ۳۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸.

تفاوت بهشت اوساط مؤمنین با اوحدی از اهل ایمان

وقتی بهشت را وصف می‌کند درست است می‌فرماید: ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ ولی در آن سوره مبارکه‌ای که به نام حضرت است می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾^۲ مثل بهشت این است که نهر عسل جاری است مثل بهشت آن است که نهر خمر جاری است مثل بهشت آن است آب جاری است که هرگز تغییرپذیر نیست مثل بهشت جایی است که نهر شیر جاری است که اینها تغیر ندارند بو نمی‌دهند و مانند آن. خب ممثل چیست؟ اگر ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ مثل است خود بهشت پس چیست؟ اینها حق است بالاترش هم حق است می‌شود ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ یعنی برای اوساط از مردم همین بهشت جسمانی است جسمی است و بدنی است و نهی است و درختی است و ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ اما برای اوحدی از اهل ایمان يك بهشت جسمانی است که ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ يك بهشت است که ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۳ است که جنة اللقاء است آن وقت گفتند: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾^۴ باز هم ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾^۵ چندین بهشت برای این گونه از افراد است يك بهشت فیزیکی يك بهشت متافیزیکی يك بهشت جسمانی يك بهشت روحانی آنجا که با اهل بیت‌اند که دیگر سخن از ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ نیست نه اینکه آن را ندارند در عین حال که آن را دارند بالاتر می‌روند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵.

۲. سوره محمد، آیه ۱۵.

۳. سوره فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۵. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

بارها این مثل ذکر می شد الآن ما در شبستان مسجد اعظم این حرفها را می زنیم این حرفها هم زمان دارد هم زمین یعنی کسی می گوید کسی می شنود این آهنگها این کلمات زمینی است و زمانی اما این معارف این مطالب که دیگر برای قم و غیر قم نیست مطالب برای زمین و آسمان نیست این مطالب که بحث بشود خدا نور است پیغمبر نور است اهل بیت نور است اینها که زمانی و زمینی نیست ما در عین حال که حرف می زنیم در يك زمان در يك زمین چیزی می فهمیم که نه زمانی است نه زمینی ما با جانان می فهمیم که آن لا شرقی است و لا غربی با گوشمان می شنویم با دهنمان حرف می زنیم که جسم است و بدن دارد. بنابراین برای اوساط ﴿جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ برای اوحی همین ﴿جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ می شود مثل ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱ مثل اینکه اصحاب که می رفتند خدمت وجود مبارك امام صادق (سلام الله عليه) بعضیها می گفتند روز عید است برویم خدمت حضرت دست حضرت را ببوسیم آنجا خرما بخوریم محضر حضرت را ببینیم بعضیها مثل زراره و ابوبصیر و اینها می گفتند برویم محضر حضرت، حضرت را زیارت بکنیم از علمش هم استفاده می کنیم؛ زاررها و ابوبصیرها کسانی بودند که «لهم جنتان» افراد عادی کسانی بودند که «له جنة تجرى من تحتها الأنهار» خب بنابراین اینکه فرمود: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله»^۲ این همان نوری است که ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ نه آن نور ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ آن ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ عمومی است.

بیان قوس نزول و صعود اهل بیت

پرسش:...

۱. سوره محمد، آیه ۱۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸.

پاسخ: بله دیگر اینها در قوس نزول يك فرمایشی دارند می‌فرمایند: «أول ما خلق الله نوري»^۱ اما در قوس صعود فرمایش دیگری دارند که می‌گویند ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۲ تا زنده بودند می‌فرمودند: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ حساب قوس صعودشان که لحظه به لحظه باید بالا بروند فرمود: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۳ باید عبادت بکنند باید سؤال بکنند باید بخواهند باید منتظر باشند تا ذات اقدس الهی دستور بدهد اینها بگویند ولی در قوس نزول که «أول ما خلق الله» اند همه چیز را می‌دانند اگر اینها برابر قوس صعود بخواهند حرکت کنند وظیفه‌شان این است که روزانه مرتب بگویند ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ اگر به لحاظ قوس نزول باشد که خب البته اینها در بارگاه ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۴ هستند.

بهره‌مندی مؤمنین از درجات نور خداوند

بنابراین خدای سبحان این وعده را به مؤمنین هم داده که ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۵ این ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ یعنی از آن مشکات درونشان ما يك چراغ افروخته می‌کنیم زجاجه می‌زنیم روغن زیت می‌دهیم که ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ می‌شود ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ می‌شود این می‌شود شرح صدر ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۶ این آیه‌ای که سیدناالاستاد می‌فرماید از غرر آیات است^۷ خیلی از بزرگان در زمینه خصوص این آیه یا رساله نوشتند یا بالاتر از رساله نوشتند غزالی از کسانی است که درباره خصوص این آیه

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷؛ رک: کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴. سوره نجم، آیه ۸.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۶. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۷. المیزان، ج ۱۵، ص ۷۸.

نوشته‌ای دارد که عصاره آن نوشته را فخررازی در تفسیرشان نقل کردند و بعد البته اظهارنظر هم کردند^۱ این آیه از آیاتی است که روی آن خیلی از بزرگان کار کردند حکما هم تطبیق کردند نه تفسیر، در اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی در آن بخش نط سوم در مسئله نفس قوای نفس و شئون نفس را تطبیق کردند^۲ این دیگر تفسیر نیست در حقیقت. خیلیها گفتند مشکات چیست مصباح چیست زجابه چیست نور چیست ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ چیست این را به عنوان تطبیق ذکر کردند نه به عنوان تفسیر.

پرسش:...

پاسخ: خب آنجا هم گاهی خسوف و کسوف هست غیبت هست همین که شب شد دیگر خبری نیست غلبه ظلمت بر نور خدا نیست ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾^۳ اینها می‌روند در دیار تاریکی نه اینکه نور ذات اقدس الهی مغلوب بشود اینها مقهور ظلمت الهی‌اند در دیار ظلمت هم که رفتند آن ظلمت هم آیت حق است. در سوره مبارکه «اسراء» گذشت که فرمود من دو آیت دارم يك آیت الله تاريك يك آیت الله روشن ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾^۴ هر دو آیت الله هستند فرمود من آن را آیت تاریکی قرار دادم ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ آنها که ظلمت‌اند مقهور ظلمات الهی‌اند خب بنابراین ذات اقدس الهی نورهای فراوانی دارد نور حسی دارد نور معنوی دارد نور حسی درجاتی دارد نور معنوی درجاتی دارد و مشخصاتش هم گفته راه را هم نشان داده این طور نیست که کلی‌گویی بکند راه را نشان ندهد راه را هم نشان داد آدرس را هم نشان داد. فرمود ما این مثل را می‌زنیم برای چند گروه که بیان شد خب

۱. التفسير الكبير، ج ۲۳، ص ۳۷۹ - ۳۸۵.

۲. شرح الاشارات و التنبیهات مع المحاکمات، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

۳. سوره مجادله، آیه ۲۱.

۴. سوره اسراء، آیه ۱۲.

بالآخره این نورهای خصوصی شما کجاست شرایط ورود کجاست چه کسانی بهره می‌برند چه کسانی آگاه‌اند همه را بیان کرده.

سرّ اذن تکوینی خداوند در نعت بعضی از بیوت

فرمود: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ این اذن، اذن تکوینی است. يك اذن تشریعی است که در سوره مبارکه «حج» فرمود مسلمانها که از مکه به مدینه آمدند و حکومت تشکیل دادند و قدرت مرکزی پیدا کردند به آنها اجازه دفاع داده شد ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظُلُمًا﴾^۱ که در سوره مبارکه «حج» این اذن تشریعی گذشت خدا اذن داد که اینها بجنگند و از خودشان دفاع کنند در مکه سخن از زد و خورد نبود فقط خورد بود به اصطلاح، سیزده سال در رنج بودند در مدینه که حکومت مرکزی شد از خودشان دفاع کردند این می‌شود اذن تشریعی اما فرمود این اذنهایی که من به حرم دادم به مسجد دادم اینها اذن تکوینی است هیچ کس نمی‌تواند عظمت مسجد را عظمت حرم را عظمت حسینی را عظمت سرزمین وحی را عظمت بقیع را کم بکند ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ وگرنه آن اذن تشریعی که در هر خانه‌ای هست کدام خانه است که خدای سبحان اذن تشریعی نداد حتی امر کرده به همه خانه‌ها و صاحب‌خانه‌ها امر کرده که شما رفیع بشوید ذکر بگویید عبادت کنید ﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲ همه این کارها را دستور داده پس هیچ خانه‌ای نیست که ذات اقدس الهی اذن تشریعی نداده باشد اما آن خانه‌ای که اذن تکوینی داد و احدی نمی‌تواند آن را ویران کند همین خانه‌هاست ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ خب سرّ رفعتش چیست؟ فرمود مردان الهی در آن می‌روند این رجال در برابر نساء نیست تعبیر غلبه است دیگر خواه صدیقه طاهره باشد خواه مریم (سلام الله علیهما) باشد خواه زینب کبرا باشد خواه فاطمه معصومه (علیهنّ صلوات الله و سلامه) باشد بالآخره

۱. سوره حج، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۴۳.

فرق نمی‌کند در این بیوتی که ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ نام خدا و یاد خدا هست مردانی‌اند که نه بازی می‌کنند نه بازیگران، آنها را می‌توانند به بازی سرگرم کنند که دیروز بخش گذشت اینها نه خودشان عمداً به طرف بازی می‌روند که ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ﴾^۱ که در سوره «مؤمنون» بود نه هیچ بازیگری می‌تواند اینها را به بازی سرگرم بکند ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ﴾.

مانع نبودن بیع و تجارت مردان الهی از ذکر

مطلب دیگر این است که اینها بالأخره کار دارند بیکار نیستند حالا یا حوزوی‌اند یا دانشگاهی‌اند یا کاسب‌اند یا تاجرند یا کشاورزند یا دامدار فرق نمی‌کند اما آن حرفه‌شان مانع نیست (يك) گاهی خود حرفه مانع است مثل کاسبی که اهل کسب است ولی فعلاً مشتری نیامده این در مغازه نشسته است که هر وقت مشتری آمد به او کالا بفروشد این تاجر است این حرفه او تجارت است. يك وقت است که نه، مشتری آمده به در مغازه از او کالا خواست او دارد کالا وزن می‌کند که به او بدهد در حین داد و ستد است این را می‌گویند بیع آن را می‌گویند تجارت ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ﴾ (يك) ﴿وَلَا بَيْعٌ﴾ (دو) نه این حرفه مانع یاد خداست نه حین اشتغال به درآمد برخیا هم حرفه‌شان مانع است هم اشتغال، مخصوصاً آن حین اشتغال به درآمد از یاد خدا غافل می‌شوند گاهی کم‌فروشی است گاهی گران‌فروشی است گاهی ربا گرفتن است و مانند آن، فرمود مردان الهی نه تنها آن حرفه اینها را مانع نیست آن حین کسب درآمد هم مانع یاد خدا نیست ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾.

فضیلت نماز اول وقت و علت ذکر خاص بعد از عام در آیه

شما ببینید سالیان متمادی این نماز جمعه اینجا بود همین مردم متأسفانه کنار حرم سالیان متمادی می‌بینید این موقع نماز جمعه مغازه‌ها را باز می‌گذاشتند سالیان متمادی الآن هم همین طور است این نماز اول وقت چه فضیلتی برای

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳.

اوست! مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) این را در من لا یحضره الفقیه نقل می کند که وقتی اذان را می گویند برخی از فرشته ها ندا می دهند که آقایان برخیزید آن آتشها را خاموش کنید «قوموا إلى نيرانكم التي اوقدتموها على ظهوركم فأطفئوها بصلاتكم»^۱ این اذان فرشته ها است اذان یعنی اذان!

الآن ما که می رویم برای ادای نماز کلّ خیابان پر از جمعیت است این ندای فرشته ها را کسی نمی شنود اذان را کسی نمی شنود نباید توقع داشته باشیم که خانه های ما از این قبیل باشد وقتی خانه های ما از این قبیل است که ما جزء کسانی باشیم که ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ اما اینجا هم تجارت هم بیع متأسفانه ما را از یاد خدا و نام خدا غافل می کند به سراغ دیگر می رویم پس این خانه هست می شود چنین خانه ای ساخت ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ این ﴿ذِكْرُ اللَّهِ﴾ عام است همه عبادات را شامل می شود ولی ذکر خاص بعد از عام برای عظمت و اهمیت است فرمود: ﴿وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ و سرّش هم ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.